

با سلام روانپزشک هستم، یک وحید. البت از عامپور زنی شرو کردم. عامپور زنی برا دکترا، همون زمین خاکی فوتبالیستاس. بعدش اونقد رو عصاب اطرافیانہ دورونزدیک پاتیناج رفتم تا به علومه روان کاوی و شناسی و پزشکی، وارد و دکترا شدم. عموی خدایامرز بابام میگف، آقای عمو علی سینا همینجوری دکترا شده. خیلی تعییدم میکرد ولی نمیدونم چرا دغ کرد. حالا برا فوق تخصص می خام جراح قلب و عصاب بشم. واس همین اومدم خارجه. به گمونم باید کلی قلب بشکونم ببینم توشون چیه. البت ما فامیلی توکاره پزشکی هسیم. یکی دیگه از عموهای خدایامرز بابام هم جراح داخلی بود که یه روز ناقافل گرفتن و انداختنش زندان. چون گویا چاقوشو توی شیکم یه نفر از بچه محلاش جا گذاشته بود که گفتن چاقوکشی کرده و از غذا چاقوکشی اونموقه ها جرم بوده و طرفم زارتنی مُرده. توی اینجور عملا اینجور حوادث پیش میاد خو. پُر وازحه که من توی اون مملکت که قدر متخصصه خود ساخته رو نمیدونن نمیومن. حالا هی بگید فرار مقزها چرا میشه. چرا نشه؟ هان؟؟ بنظرم قاضی خیلی سختگیرانه حکم اعدام این یکی عموی بابام رو صادر کرد. البت عمو جان هم کمی بی ملاحظگی کردن که اون چاقوی زنجونه دسته صدفی رو برای اون جراحی استفاده کردن. فک کنم یهوپی پیش اومده. بهر حال اگه خاستین من خوب بکنمتون با وخت قلبی ویزیتتون میکنم ولی شفا دسته خداس من وسیلم.

وحیدفاضل – بریزینه خارچ – فوریه دهرزارونوزده